

ادامهء بحث "شناخت و دانش؛ وثیقهء نجات در عصر امروز
است!"



پیام «گوهر اصیل آدمی» به «بهار افغانستان»

محمد عالم افتخار

طوریچه در قسمت نخست این بحث خواندید؛ شماری از روشنفکران محترم افغانی که سروصداها پیرامون خروج نیروهای غربی از افغانستان بیقراریشان کرده است؛ در حدودی؛ تقریباً یکی و یکدم به فکر «بهار افغانستان» افتاده و تجویز قیام های عمومی همسان رستاخیز های ضد دیکتاتوری در خاور میانه - تونس، مصر، لیبیا، بحرین، سوریه و غیره - را نموده اند و مینمایند

با اینکه خود آیدیایی به نام «بهار عربی» و به تقلید از آن «بهار افغانی یا بهار افغانستان» مانند «انقلاب مخملین» و واژه های همسو و همسان دیگر قابل بحث و بازشناسی میباشد؛ معهداً در این مقال به آن نمی پردازیم و فرض بر این داریم که هدف از «بهار افغانستان» یک رستاخیز عمومی رهایی بخش است که کشور و مردم را در حد مطلوب از دیکتاتوری مافیایی کنونی نجات بخشد و تمامی راه ها برای بازگشت دیکتاتوری سیاهترین طالبانی را در این سرزمین مسدود نماید.

شاید تقدیر افغانستان و مردم عقب و اسیر نگهداشته آن همین بوده که روزی؛ چند ملا و آخوند بیسواد و بی شعور سیاسی ی تحریک شده و استخدام شده از سوی ملتاریست های پاکستانی و عربی و غربی ... آنانرا به مسلخ های جنگ تعریف نشده و فاقد ارزیابی ملی؛ علیه دولت های داود خان، چپ به اصطلاح کمونیستی و بالاخره ارتش سرخ شوروی بکشاند و روزی عده ای بیشعور تر و مزدورتر؛ آنان را به میدین خون و آتش مقابله و مقاتله با نیرو های تا دندان مسلح امریکایی و ناتو و آیساف و دم و دستگاه به اصطلاح جمهوری اسلامی گله روف کنند.

گویی خداوند قادر مطلق؛ این سرزمین و جنبندگان درون آنرا فقط برای این خلق کرده بوده است که مواد و ابزار برای بازی های خائینانه و پرسود ابلیس های رنگارنگ و سیاه و سیاهترین باشد.

گویی تاریخ و زمان درین خطه چنان رکود و توقف پذیرفته که قرار نیست از گیلادیاتور جنگی ها در آمفی تئاتر روم دوران برده داری ی باستان؛ گام فراتر نهد و گویی دستی غیبی همان آمفی تئاتر و همان گیلادیاتور ها و گیلادیاتوربازان را هم در همین دامنه های هندوکش و سلیمان آورده؛ مومیایی و رها کرده است!

اما... شاید هم؛ اینک «شعار» و ساز و سرود «بهار افغانستان»؛ به دلیل اینکه خیلی «مودینگ» است و به «ستایل» و «فیشن» روز برابر؛ نشان از تحولی کم از کم در شعور ما دارد و شاید بالاخره به برکت حضور دهساله چکمه پوشان یانکی و دیگر شرکای «جامعه جهانی»؛ قرار است؛ ما بر ننگ برده گیلادیاتور بودن و (یا به لطف جناب لیام فاکس انگلیسی) موجودات «قرن سیزدهمی» بودن خویش؛ بشوریم و یا «شوریدن» را به آزمایش گیریم.

خوب . به فرض این تیمن رؤیایی ؛ آیا همچنانکه طبق تمثیل فوق العاده رسای هنرمند بلند دست وطن در طنز و کارتون (جناب شمس الحق حقانی) ؛ به آذان ملای انگریزی دهه ها نماز کردیم و به فتوای ملای امریکایی و نواله خوار این و آن شیخ شاه عربی و پاکستانی «جهاد» نمودیم ؛ و هرگز از خود نپرسیدیم : این بز مقدس که پیشاپیش رمهء ما بغ میزند ؛ ما را به کدام گودال و جهنمی خواهد افگند ؛ این بار هم فقط برویم و بع بع گویان به هر چاه و چاله که افتادیم ؛ افتادیم؟؟!

ولی خوشبختانه یا بدبختانه دیگر ؛ قضیه فرق دارد.

آن بز پیشوا! که ما را خیلی ساده به «جهاد» و «جهنم» کشاند؛ طی قرن ها در همان پیشاپیش ما و نیاکان مان مقام و منزل داشت و این مقام و منزل - چنانکه در اثر «گوهر اصیل آدمی» به تصویر کشیده شده ؛ از نخستین لمحء به دنیا آمدن ما ؛ در روح و روان ما تصویر و تشکیل و تعبیه گردیده است و تصویر و تشکیل و تعبیه میگردد. (1)

بالمقابل ؛ چیزی و قیافت و مقام و مکانتی به سیاق روشنفکر و روشن اندیش ؛ اصلاً و اساساً از جایگاه و پایگاه آنچنانی در روان و ماتحت الضمیر ما برخوردار نیست. بالنتیجه این نام و قد و قیافه ؛ کمابیش با مقاومت «ناخود آگاه» در ما نیز مواجه میباشد.

اگر نه تجارب صد ها ساله ؛ فقط تجارب سی و چند سال اخیر نشان میدهد که گویی به قدرت خداوند قادر مطلق ؛ ما کور رنگ هم استیم و همه چیز را یا سیاه می بینیم و یا سپید . در همین حال نیز فقط و فقط قدرت تداعی و تمیز «شکل» را داریم نه «مضمون» و نه محتوی را!

لذا صرف قیافه «بز پیشوا» و طرز و تون بع بع اوست که برای مان دیدنی و دریافتنی و قابل متابعت است. و اینکه اگر در این پوست و شکل و قیافه ؛ گرگ پنهان شده باشد ، یا دلال و قصاب و یا شکاری و مداری ی دیگر ؛ قابل تمیز و تفکیک نیست و تازه شک کردن و تلاش ورزیدن برای شناخت و تشخیص و تمیز و تفکیک آن هم ؛ در نهاد (روح) مان به ردیف منکرات اکید و تابو های مرعوب کننده ؛ تعبیه و جاسازی گردیده است؛ بدین معنی که دارای پیامد های بدترین این جهانی و آن جهانی میباشد!!

اما قواره و شمایل روشنفکر و روشنگر! «مودینگ و معاصر» و تون صدا و طرز تکلم آن ؛ متأسفانه نه اینکه چنین نیست بلکه بدین تناسب؛ اصلاً غریبه است و در معرض هجوم «نیروی مقاومتی» ؛ حتی در ردیف انتی ژن ها قرار دارد. (2)

حکایت سخت آموزنده و عبرت انگیز از «دوره 7 شورا» وجود دارد:

هواداران زنده یاد دکتور عبدالرحمن محمودی و شاد روان میر غلام محمد غبار در پارک زرنگار کابل تجمع و تظاهری داشتند. کسی در گردنهء باغ بالا از یک عودت کننده از شهر پرسید:
بیادر! مابین کابل چه گپ است ؟
و جواب گرفت :
گپ خراب اس ؛ خدا خیر کنه ؛ یک محمودی اس غبار میگندیش ؛ غلغل داره !!!

ولی ؛ مسلم است که این «بیادر» و میلیونها جوک و جورء او (دست کم 95 درصد نفوس کشور)؛ هیچگاه نگفته اند که اینجا و آنجا فلان ملای انگلیسی ؛ تبلیغچی و هابی ؛ تکفیری سلفی ، اجیر جهادی ، مزدور طالبی... است که غلغل دارد !!! ؛ که قصد انتحار و انفجار دارد ؛ که حتی مسجد را لانه تروریست ها و دهشت افگنانی اینچنانی ساخته است او در برابر همهء اینها اغلب "صدقنا" و

"نعرهء تکبیر" گفته است و خواهد گفت ولو که چنین کسی نامسلمان و حتی یهودی چون زبگنیو بریژینسکی هم بوده باشد!!

آری! تکرار میکنم که قواره و شمایل روشنفکر و روشنگر! «مودینگ و معاصر» و تون صدا و طرز تکلم آن؛ متأسفانه نه اینکه چنین نیست بلکه بدین تناسب؛ اصلاً غریبه است و در معرض هجوم «نیروی مقاومتی»؛ حتی در ردیف انتی ژن ها قرار دارد. به ویژه که این عناصر **فرا فرهنگی و فرا روانی (فرهنگ و روان مسلط و عملاً موجود!)**؛ خود هم موجب تشدید غرابت و ناهمخوانی و ناهمزاتی با میزبان و پذیرنده و طرف مورد نظر گردیده باشند و هی بگردند!

به نظر میرسد که جنابان محمودی و غبار از نادر روشنفکران معاصر افغانستان اند که نباید درین تعریف بیایند و حتی ایشان از محبوبیت میان توده هم برخوردار میباشند. مگر با کمی دقت می توان دریافت که این حالت؛ مدت ها پس از مرگ ایشان فراهم گردیده و آنهم بیشتر در گستره های روشنفکری و سیاهه اهل سواد و مطالعه صدق میکند.

ایشان و حتی از ایشان بهتران هم در زمان مشخص زنده گی و کار و اندیشه و مبارزه خویش نسبت به عامه مردم غریبه بوده و سعادت همرنگی و همذاتی با جماعت را در حد ملای انگلیسی امام مشهور مسجد پل خستی یا ملای لنگ و ملای کور و ملای «شور» دیگری نداشته اند.

شاید در پیوند به همین واقعیت سرسخت است؛ که محترمی در همان سایت **گفتمان** و در پیوند به اقتراحى که جناب دیوانچگی به میان کشیده اند؛ مشکل را در «دین» می بیند و با املا و انشای پرتکلف گویا میفرماید که لابد «بهار افغانستان»؛ باید دین را از قدرت به زیر کشیده به «خانگاه و مسجد» بسپارد و در یک حدی هم بایستی در کشور «دوری و دوستی» حادث گردد. [\(پاسخ به پرسش دیوانچگی بیرامون «فرایند سازش با طالبان و هنایش آن روی روان باشندگان افغانستان \(ناصر چکاوک\)](#)

آیا به راستی چنین چیزی مطرح و ممکن است؟ اگر هست؛ چطور و اگر نیست؛ چرا؟ فرهنگ (و خرده فرهنگ های) مسلط (مسلط؛ نه صرفاً حکومتی!)؛ چه در افغانستان و چه در هند و ایران و عربستان و چین و کامبوج و اروپا و امریکا و کانادا...؛ روان توده های مردم را میسازد. البته چیز هایی در این فرهنگ ها و خرده فرهنگ ها کمتر روانی اند ولی چیز هایی به اندازه ای روانی (و در افراد و توده ها؛ **روانی شده**) استند؛ که مانند ضرب المثل «گوشت و ناخن» از تن و پیکر مادی ی آنها جدایی ناپذیر مینمایند.

در چنین موارد حتی پرسش و بروز دادن شک و تردید (چه رسد به رد و تقبیح) حکم "جان گرفتن" از کس را دارد و به همان پیمانۀ غرایز "جان نگه کردن" و "تنازع برای بقا" در او را برمی انگیزد.

به طور کلی؛ روان افراد و جامعه های قومی - قبیله ای در افغانستان «قرن سیزدهمی!» دو بخش به هم مرتبط اینچنانی دارد:

1 - مؤمن بودن

2 - محکوم بودن

با در نظر داشت چندین ملاحظه هم در رابطه به اصل موضوع و هم در رابطه به روانشناسی ی مردم؛ میخواهم مسأله را با حکایاتی که میان کشور دهان به دهان میگردد؛ باز نمایم!

در رابطه به مؤمن بودن :

روزی مریدی نزد خلیفه ... رفت و با نهایت عجز و انکسار و احترام از خلیفه خواهش کرد که به یک پرسش او پاسخ دهد. خلیفه نهایتاً گفت : بگو.
 مرید(مؤمن) پرسید؛ خلیفه صاحب ؛ راست بگوئین ؛ شما کلان استین یا حدا؟
 خلیفه بر آشفت و فرمود : خاک به دهانت ؛ نادان بدبخت ؛ توبه کن ؛ لاحول بگو؛ من بندهء مخلوق عاجز کجا و ذات اقدس قادر مطلق کجا ؛ نعوذ بالله! اعوذ بالله...! لاحول ولا...
 مرید ؛ رق رق بر خلیفه نگریست و افزود:
 ای؛ صاحب ! کلان خو استین ؛ مگه شکسته نفسی میکنین !!!

اینجا مسلم است که همچو یک مرید و باورمند غالباً فاقد سواد الفبا و مصروف گذران در یک محیط بستهء تنگ و تاریک ؛ هر قدر زور بزند ؛ از خدای نادیده ؛ توسط مغز منجمدش نمی تواند مفهوم یا تصور عظیمی صورت دهد. در نتیجه به راستی ؛ پیر و پیشوای دم دست و دیدنی و زیارت کردنی اش ؛ با آن آرگاه و بارگاه و خیل «بی پایان» مراجعان و دست بوسان و زیارت کننده گان ؛ « کلان» تر به نظرش می آید.

ما اگر در افغانستان دارای «**مسلمانی تقریری**» که دگروال محمد یوسف قوماندان اعلاى «جهاد افغانستان» منجانب "آی ایس آی" در «تلک خرس» ش تعریف کرده است ؛ این حقیقت را به سهولت در نیابیم ؛ در لابراتوار عظیم باور ها و خدایان کرور در کروری یعنی هندوستان با ثبوت های عینی و سایتفیک در می یابیم .

بنده محضاً به حساب تفنن و تبختر «**یاد داشت هایی از یک سفر**» در هندوستان را تدارک نکرده ام که در بایگانی بیشترین سایت های انترنیتی وجود دارد و باز 13 بخش نخست آنرا بیهوده به مثابهء کتاب دوم ضم «گوهر اصیل آدمی» چاپ نموده ام تا فقط حجم و وزن و سایر هزینه های آنرا افزایش دهد.

پیام تاریخی - جهانی و حیاتی و مماتی این یاد داشت های هدمندانهء تحقیقی مخصوصاً برای روشن فکران و روشن اندیشان و نو اندیشان افغانستان آن است که دیگر با توده های مردم مانند موجودات با روح و ایمان و باور های به جان برابر ؛ مقابل گردند ؛ نه مانند اشیای بیجان یا ماشین ها و نهایتاً موجودات حیهء پیش بشری یا افراد بشری ای که لوح ضمیر کاملاً خالی دارند و میشود ؛ هرچه ما اراده کنیم به سهولت در آن نوشت و حک کرد ؛ یا ضمیر شان مانند تختهء مشق است و ما میتوانیم با پنبه ای آنرا پاک کنیم و برای مشق دلخواه خویش آماده...

این پیام همچنان برای روشنفکران و نو اندیشان محترم ایرانی است که به علل مجبرهء اشتراکات زبانی و فرهنگی پیوسته اندیشه ها و طرح ها و تیزیس هایشان و پیامد های آنها بر خود ایران ؛ بالای جامعهء افغانستان بخصوص جوانان جویای دانش و بینش ما مؤثر بوده و کماکان مؤثر میباشد. هکذا برای دیگران الی نهایت.

این ؛ مستند سازی عینی و تجربی ی همان پیام دارای اهمیت تعیین ناپذیر برای بنی نوع بشر در خود «گوهر اصیل آدمی» است که مصور و مجسم میکند طی چه روند ها و فرایند هایی در گذشته های ده ها هزارساله ؛ گوهر آدمی آسیب دیده است ؛ یا پروسه های ارضای غریزهء ایمانی ی بشر؛ سیکل های بسیار معیوب پیدا کرده و در عوض تولید آرامش روحی و بالابردن توانایی ها برای زنده گانی و همزیستی و بهزیستی و تعالی ی معنویات و اخلاقیات زیبای عمومی؛ بدبختی و توحش و استبداد و تبعیض و استثمار و فسق و فجور... و تعصب بر همهء این سیاهی ها و ردایل را قراردادی و قانونی و مذهبی و مکتبی و مشروع و قابل فخر و نازش گردانیده است!!!

این؛ مستند سازی عینی و تجربی ی همان پیام دارای اهمیت تعیین ناپذیر برای بنی نوع بشر در خود «گوهر اصیل آدمی» است که مصور و مجسم میکند با چه پروسه ها و اهتمامات و عبور از چه «هفت خوان های رستم» است که بشر - آری! بشر و نه صرفاً افغانی و هندی و امریکایی یا مسلمان و غیر مسلمان - ممکن است اصالت گوهر آدمی را باز یابد و سپس از آن مطمئانه حراست کند.

این درست است که اصالت و رسالت مطرح در اثر «گوهر اصیل آدمی» عموم بشری است و لهذا به مراتب؛ فراتر از برترین استراتژی هاست و به سخن دیگر نه آرمان نژادی و ملی و قومی و مذهبی و جنسیتی... بلکه آرمان نوعی است؛ شاید هم بشر هرگز بخت رسیدن کامل به آن را نداشته باشد!

ولی این «شاید» که بیشتر هم نزد کسانی پیدا می‌گردد که در چاه زندان سکت خود اعم از قوم، مذهب، ملیت، گروه، حزب و غیره دست و پا می‌زنند و به دنیا و عالم بشری نه در بعد زمانی و تاریخی و نه در سایر ابعاد آن دیده و اندیشیده می‌توانند؛ خوشبختانه نه بدان معناست که آرمان «گوهر اصیل آدمی» درست نیست و نه بدان معناست که این آرمان - و جهان‌شناسی و روانشناسی و بشر شناسی ای که بر می‌انگیزد - حتی به درد یک فرد خاص در همین امروز و در همین لحظه نمی‌خورد.

منجمله این پیام برای عزیزان جگرسوخته و نگران نسبت به سرنوشت خودشان و میهن محبوب شان است که به چیز هایی چون «بهار افغانستان» و «به زیر آوردن دین از مقام قدرت حاکمه و سپردن آن به خانگان و مسجد» چون راه های نجات و بیرون رفت از تهلکه موجود فکر کرده اند و فکر می‌کنند.

چنین نیست که اینجا کسی حق اندیشیدن و فکر کردن و طرح و تیزیس و نسخه دادن را انحصار میکند؛ اینجا فرمول و معادله عرضه میشود و نتایج انالیز داده های تجربی در لابراتواری ساینتفیک (ابر لابراتوار افپاک) بروز می‌گردد.

مثلاً ترجمه یا پروسیس همان پیام برای محترمی که «به زیر آوردن دین از مقام قدرت حاکمه و سپردن آن به خانگان و مسجد» را عنوان فرموده اند و همدریف های شان در افغانستان و ایران و همه جای نسبتاً مشابه دنیا بسیار است؛ این می‌باشد؛ که دین بالذات چیزی نیست که از خانه و مسجد یاغی شود و بر ارگ شاه یا رئیس جمهور، بر مقام کابینه، شورا، قضا، ایالت، ولایت... چنبره بزند.

پس معنای سخنان ایشان در عالم واقع عبارت از اینست که دینپوشان و دین فروشان متقلب و به باصطلاح رسای خود دین «منافقان و ریاکاران» که بر علاوه در خود نصوص دینی تعریفی بدتر از کافران دارند؛ باید از مقام قدرت غاصبانه به زیر کشیده شوند و کم از کم از آنجا که مدعی دینداری اند؛ به «خانگان و مسجد» محدود گردند.

لهذا پیام هم بر ایشان جز این نیست که بدینگونه رک و راست و صاف و پاک امر و ارشاد بفرمایند و با آنگونه مجامله کاری ی که بسیار دیده ایم و دیده اند و با گوشت و پوست لمس کرده ایم و لمس کرده اند؛ که به ناگزیر فتنه انگیز است؛ فرمان ندهند و اصدار حکم ننمایند.

اینجا حساس ترین ملاحظهء روانشناسانه مطرح می‌باشد؛ تمام متدینان و مؤمنان برای راندن «منافقان و ریاکاران» از قدرت سیاسی و محدود کردنشان به خانه ها و مساجد؛ حاضرانند به پا برخیزند و قربانی دهند البته مشروط به اینکه بدیل حداقل مطلوب و ارجح و اصلح هم در نصب العین داشته باشند؛ ولی تقریباً قلیلی از متدینان و مؤمنان تحت ستم و جفا و حرمان جانسوز هم حاضر نیستند در جوامع تک باورانه اسلامی مانند میهن ما «به زیر آوردن دین از مقام قدرت حاکمه و سپردن آن

به خانگان و مسجد» را پذیرا گردند؛ چرا که آنرا مترادف به عبور از دین و ثروت ایمانی ی خویش می پندارند و نه چیزی یک نقطه کمتر!

لذا اینگونه شعار دادن و فرمان راندن ها حتی شبه بر انگیز است؛ یعنی اینکه میتواند به نیاتی غیر از آنچه بر آن تظاهر گردیده؛ ربط داشته باشد!؟

میدانیم که این شعار اساساً یک مؤلفه اروپایی قرن 18 و 19 میباشد؛ در جوامع غالباً کثیر الادیان و کثیر العقاید اروپایی خصوصاً با در نظر داشت دوران فاجعه بار حکومت از نام دین و کلیسا و بر علاوه نظر به نفس سطح بلند آگاهی و اوضاع به مراتب متفاوت معیشتی توده ها؛ مسئله بر انگیز نبوده و نیست؛ کما اینکه همینک نیز حتی در جوامع به لحاظ توده ای عقبمانده تر مانند هندوستان مسئله ای ندارد؛ چرا که به طرز عادی معلوم و ملموس است که اختلاط دین با سیاست و حکومت امکان ندارد. اگر پیروان یک دین این ادعا را بکنند؛ پیروان سایر ادیان هم ادعای مشابه میکنند و هرگاه توطئه با حمایت دفع ناپذیر خارجی (چون انگلیس در 1947) همراه باشد؛ فاجعه جراحی ی بسیار خونین «پاکستان» تکرار خواهد گشت.

ولی سزاوار تأکید اکید است که عین همین شعار و مؤلفه برای ده ها سال دیگر نیز در افغانستان تفتین آمیز باقی می ماند و آشوب می آفریند؛ چرا که توده های کشور تقریباً بلا استثنا آنرا مترادف به عبور از دین و ثروت ایمانی ی خویش می پندارند و نه چیزی یک نقطه کمتر!!!

در باره مؤلفهء روانی ی محکوم بودن:

استبداد بس طولانی و از بد بدتر شرقی - آسیایی به مرور باور به محکوم بودن یا رعیت و تسلیم حکومت بودن را در روان توده های مردم افغانستان نهادینه کرده است. یکی از حکایات مورد نظر:

سردار محمد داؤد زمانی که صدراعظم و در اوج اقتدار بوده به یکی از ولایات متصل به پایتخت (آری؛ متصل به پایتخت!) سفر میکند. حسب عرف زمانه برای استقبال از صدراعظم حاکم؛ جم غفیری از اهالی؛ در محل خاص تجمع داده میشوند. صدر اعظم تشریف فرما میگردد و شور و هلهله از هرسو بالا میشود.

کسی که از مناطق دورتر آمده از شخص بغلی ی خود می پرسد: خیریت است؛ چه شد؟
شخص جواب میدهد: آنست؛ آمد. صدر اعظم است صدر اعظم!
پرسنده که به سیمای داؤد خان می بیند؛ با تعجب و حیرت دیگر باره می پرسد:
او هو؛ اینکه آدم است؛ یک آدم خوردرترک!؟!

محتوم میدانم که هم این حکایت و هم حکایت پیشتر؛ مقداری لطیفه گونه اند و کم و بیش خنده خواهد داشت؛ ولی به شرط اینکه ما بتوانیم به کنه حقایقی که حکایات ما را رهبری میکند؛ برسیم ناگزیر از گریستن هم خواهیم بود.

هیچ دلیلی وجود ندارد که حالا توده ها در کشور ما به لحاظ روحی از این گرفتاری ها رهیده باشند؛ چرا که تحولات روانی سخت با بطائت حادث میشوند و آنهم در فیصدی بلند به تغییر محیط و کیفیت تعلیم و تربیت دوران کودکی منوط میباشد.

به ویژه که حاکمیت ها برای خویش مبانی دینی و الهی تراشیده و طی زمان در ناخود آگاه توده ها فرو کرده اند. لذا چیز هایی مانند دموکراسی، انتخابات، حق رأی فردی و سایر حقوق و آزادیهایی که امروزه از آنها سخن در میان است برای لایه های پائین توده؛ قطعاً غرابت دارد و اصل در آنها این

است که محکوم و تبعه و رعیت آفریده شده اند، اطاعت اولوالامر فرض است و ادای دقیق فرض هم عبادت خداوند میباشد و اجر اخروی دارد.

اینکه انقلابات ؛ جنگ ها و اتفاقات عظیم چون رویداد های 11 سپتامبر 2001 و حضور یافتن 44 کشور دنیا در افغانستان و پیامد های دهساله آن بر آگاهی عمومی ی توده های مردم آثار معین بر جا میگذارد ؛ قابل شک و تردید نیست ولی جداً باید در نظر داشت که تمامی اینها نمیتواند فوراً و علی السویه روان توده ها را دگرگون سازد و به خصوص بر مؤلفه های روانی «مؤمن بودن و محکوم بودن» اثرات قاطع بر جا گذارد.

وانگهی اگر قرار است توده ها دقیقاً مورد ارزیابی و شناخت و باز شناسی قرار گیرند باید کار های تخصصی و آزمون های قابل اطمینان به عمل آمده و نتایج با احساس مسئولیت ملی و علمی به اختیار عموم و یا اقلأ به اختیار مراجع پالیسی ساز و برنامه گذار و سیاست گذار این یا آن عرصه (به شمول حزب و جبهه و شاغلان عرصه های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی) قرار داده شود.

تا زمانیکه ما چنین دریافت ها و باز شناسی های دقیق و عمیق از دهات و بیغوله ها و شهر ها و شهرک های درون کشور و نیز از بیجا شده گان و مهاجر شده گان به دست نیاورده ایم باید در ارائه طرح های سیاسی و شعار هایی که قبلاً مضر بودن و مورد سوء تفاهم وخیم توده های مردم بودن شان بار بار آشکار گردیده ؛ بانئست خردمندان خویشتن داری نمائیم و هرگاه آرزومند کار و حرکت و اقدامی برای مردم و وطن استیم ؛ حیاتی ترین نیاز ما این است که به آموزش های عالی و خود آموزی و خود پروری ریاضت کارانه بپردازیم ؛ **اندیشیدن را بیاموزیم نه اندیشه ها را!**

علی الرغم بسیاری خودستایی های و غیر ستایی ها تا جائیکه هم در عرصه سیاست و اداره و هم در عرصه های تخصصی و تکنولوژیکی دیده میشود؛ افغانها اغلب دچار عطالت و آسانگیری و کلوخ ماندن و از آب گذشتن اند. در بارهء سیاسیون و سازماندهان بعدها به تفصیل ضروری سخن خواهیم داشت ولی در مورد سایر متخصصان و مسئولان اجتماعی مثلاً به دکتوران مان نگاه کنیم .

شک نیست که افراد استثنایی در هر رده و رشته وجود دارند ولی سیل بیمارانی که مثلاً به هندوستان جهت تداوی های بسیط حتی مشکل دندان و تثبیت نمرهء چشم روان است ؛ نشان میدهد که بخش صحت عامه و درمانگران سکتور خصوصی ی افغانستان چندان رشد تکاملی ندارد ؛ دانش ها و مهارت های طبی در حد لازم آبدیت نمیشوند و ابزارها و ادویه جات از لحاظ کمی و کیفی سیر بهبود بالا و روشن ندارند.

در همین حال ؛ دکتوران و کارکنان طبی زیادی انگشت نشان میگردند که در مدت کوتاهی از برکت عواید ناشی از تداوی! هموطنان میلیونر شده از بایسکیل سواری به موتر سواری ی آخرین سیستم و از خانه های گلی و گنبدی به قصر ها و بنگله های محیر العقول ... دست یافته اند!

ولی بی مایه گی و خود فریبی در عرصهء علم و هنر سیاسی و سازمانی ، نشرات چاپی و الکترونیک ، به کرسی نشانندن مدعیات و طرح ها و تیزیس ها و باور های کهنه یا نو؛ احتمالاً به اندازه چاپیدن مردم بیچاره با عرضهء خدمات بی کیفیت - مثلاً طبی- آسان و راحت نیست ؛ مگر اینکه اجینسی های خرپول اجنبی در بدل هر نوع سیاهه پراگنی و عوامفریبی های ناشیانه یا فتنه گرانه دهن جوال را برای خدمتکاران! باز نگه داشته باشند!!!

در رابطه به مولفهء " محکوم بودن" در مافی الضمیر توده ها؛ که درین ضرب المثل معروف هم تبارز میکند: «**هر کس پاچا شود ؛ ما رعیت!**» ؛ و اینکه چرا دیربست حاکمیت ها در افغانستان ثبات

ندارد و ظاهراً مردم دیگر؛ از اصل «محکوم بودن» روانی، متابعت از ضرب المثل بالا و حتی حکم شرعی «اطاعت از اولوالامر» عدول کرده اند؛ لطفاً بحث را با دقت دنبال فرموده؛ در غنای آن سهیم گردید.

بخش دیگر بحث خواهد بود :

«بهار افغانستان!» در زمستان اسارت ایدئولوژیک؟؟!

رویکرد ها (حاشیه هایی به اهمیت متن):

(1) هیچگونه شکی نیست که با وصف هر قدر روانی بودن مقام و مکان آنچه «بیز پیشوا» خواندیم تا هنگامیکه عامل پول و اجینتوری و تبلیغات و ترفند های روانگردانی ی قدرت های منطقی و امپریالیستی در کار نباشد؛ اینهمه فجایع به دست همچو عناصر نمیتواند وقوع یابد و دوام نماید. معهداً اصل **بیز روانی** برای تحقق اینهمه سناریو های سرسام آور؛ نقش اساسی دارد. تمام « بازی شیطانی» که بیش از یک قرن است؛ در کشور های اسلامی توسط امپریالیست ها و صیهونیست ها راه اندازی شده و به پیش برده می شود؛ سرمایه گذاری بر همین منابع روانی و ایمانی میباشد.

این نیرو های شر؛ قادر نیستند بدون بهره برداری از روانیات توده های مسلمان حتی هزارم چند فجایع و سوانحی را که توسط «**بازی شیطانی**» به راه انداخته اند و متناسباً از آن سود های باور نکردنی می برند؛ به طرق دیگر منجمله توسط جواسیس و اجینت های فوق العاده متخصص و ورزیده غیر ملا و غیر روحانی متحقق و ممکن سازند. لذا تأکید بنده اینجا بر اصل اساسی و تعیین کننده متذکره به معنای نادیده گرفتن تمویل و تسلیح و تقویت و تحریک و تشجیع ... این عناصر و فریب ابلیسانه روحانیون و توده های مردم توسط صیهونیست ها و امپریالیست ها و همدستان عرب و غیر عرب منجمله پاکستانی ایشان نیست!

هکذا تأکید بر این اصل علمی تر از علم؛ بدان معنی نیست که ما همه آنانی را که غافلانه و در واقع جبراً و کره‌هاً به «بازی شیطانی» کشانیده شده اند؛ اعم از اینکه در مقامات سنتی روحانی قرار داشته اند و یا صرفاً مقلد و دنباله رو بوده اند؛ دیگر بدون تمیز و تفکیک واقعینانه و عادلانه؛ یکسره به «تیر تکفیر» ببندیم و در مورد ایشان؛ آنهم من حیث اصل و قانون «پایان دنیا» را اعلام بداریم که درینصورت نیروی اجتماعی و مردمی ای باقی نمی ماند که ما برای ایشان سیاست و کیاست بفرمائیم!

علما و روحانیون مردم دوست و وطنپرست و حقیقتاً مبارز ضد استبداد و بی عدالتی و جانفدای عدل و برابری و برادری و آزادی نه در گذشته های تاریخ مان کم بوده و کمی داشته اند و نه در آینده تمامی استعداد ها و امکانات درین راستا به پایان رسیده است. بخصوص که تجارب و فریب خوردن های سهمگین و شرم آور و درد انگیز دهه های اخیر- به ویژه توسط عمال و جرنیل ها و کرنیل های منافق و شرور آ ای ایس آی - بر کافه مردمان مسلمان افغانستان و خدام مساجد و منابر شان؛ پیامد های عبرت انگیز روز افزون دارد.

فقط بر اساس اصل «**ملتی که تاریخ خویش را نداند؛ آنرا تکرار میکند!**» بانیست بالاتفاق و با نقد و انتقاد از خود و از دیگران سعی وقفه ناپذیر و خستگی ناپذیر کنیم که فرزندان این سرزمین در مجموع تمام ریز و درشت تاریخ چندین دهه اخیر را بدانند و دایماً در نظر داشته باشند!

(2) درین مورد؛ موضوع بر عکس است یعنی اینکه روشنفکران و روشن اندیشان ما و سایر بلاد اسلامی خیلی استعداد ها، امکانات و فرصت ها... دارند، و خیلی زحمات و قربانی ها متحمل میشوند که در مجموع توده های بزرگ مردم را متمایل و هوا دارشان میگرداند؛ معهذا خیلی به آسانی همه چیز میتواند دگرگون شود و «بازی شیطانی» اگر نه همه؛ چنانکه بار بار تجربه شده و از بوتهء آزمون گذشته است؛ اغلب توده را به عکس نتیجه ای که به آن رسیده بودند؛ به مسیر قطعاً متضاد سوق میدهد. چرا که «بازی شیطانی» بر روانیات از کودکی و غافلانه آمده؛ اتکا دارد و میتواند «روانیات جدید و هوشمندانه» را به ساده گی مغلوب نماید!

او که ادای روشنفکری در می آورد و بر سیاستگری و سیاست بازی لجاج و اصرار هم دارد ولی نمیتواند و بخصوص که **نمیخواهد** این اصل بنیانی و حیاتی مماتی ی بیش از اندازه علمی و عینی را دریابد؛ بی رو در بایستی به سخن شاعر: ((پر او؛ نمرده؛ به فتوای من نماز کنید!))

داده های ابر لائبراتور افپاک در انالیز علمی و مسؤلانه همین استنتاج ها و احکام را به دست میدهد. ولی اینکه در مجموع بخش متهم به روشنفکری و روشن اندیشی؛ دیروز چه ماهیت و خاصیت و علت وجودی داشته است و امروز چه ماهیت و خاصیت و علت وجودی دارد؛ چیزی نیست که اینجا بتوان بیش از آنچه گفته آمدیم؛ وارد جزئیات آن شد!

فقط قابل تأکید اکید است که **روشنفکر جایگاه مطلوب روانی میان توده ندارد و ناگزیر است با سایر تدابیر و ریاضت ها و هنر ها... به پر کردن این خلای دهشتناک پردازد!**
اینجاست که مقوله ای به عنوان «کار توده ای و کار با توده» اهمیت و عظمت می یابد!!!